**اصول: اوامر، جلسه ۵۴: دوشنبه ۱۲/9/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد وفای به وعد اینکه واجب هست یا واجب نیست عرض کردیم ادعای اتفاق شده بر عدم لزوم من جمله از جاهایی که ادعای اتفاق شده در کشف اللثام، جلد ۷، صفحۀ ۲۸۴ هست.

بالاتفاق علی عدم اللزوم الوفا بما یشترط الا فی عقد و أنّه بمنزلة الوعد.

اصلش در مورد شرط ابتدایی است ولی آن را به منزلۀ وعد دانسته و گفته اینها اتفاقی است و لازم وفا نیستند. البته معمولا این مطلب را به مشهور نسبت می‌دهند که مشهور عدم لزوم وفا به شرط هست. مرحوم مجلسی در مرآة العقود، جلد ۳، صفحۀ ۳۰ می‌گوید:

«مع أنه يحتمل أن يكون وجوب الوفاء بالوعد شرعيا لا عقليا يقبح تركه، و إن كان خلاف المشهور.»

جلد ۸، صفحۀ ۴۲۷ در ذیل یک روایتی می‌گوید که این روایت بر مسائلی دلالت دارد:

«و على وجوب الوفاء بالعهد و منه الوعد للمؤمن و الكافر،» این را داشته باشید.

«الوفاء بالعهد و منه الوعد للمؤمن و الكافر، لكن لا صراحة في تلك الفقرات بالوجوب و المشهور الاستحباب ما لم يكن مشروطا في عقد لازم»

جلد ۹، صفحۀ ۲۳۵ هم دارد:

«المشهور بين الأصحاب استحباب الوفاء بالوعد و يظهر من الآية و بعض الأخبار الوجوب، و لا يمكن الاستدلال بهذا الخبر على الوجوب»

حالا آن یک بحث دیگر است.

جلد ۹، صفحۀ ۲۷۳:

«ظاهره وجوب الوفاء بالوعد خلافا للمشهور»

متعدد به مشهور نسبت دادند که مستحب می‌دانند.

ولی از آن طرف بعضی‌ها فتوای به وجوب دادند، عرض کردم قدیمی‌ترین فتوای به وجوب مال ابو الصلاح حلبی هست تا آنجایی که ما برخورد کردیم. البته وجوب را به عنوان حق اللهی و از باب کذب دانسته ولی می‌گوید حق الناس نیست و نمی‌شود واعد را مجبور کند به پرداخت و حکم قضایی بر علیه واعد صادر نمی‌شود.

ولی بعد از ایشان کسی که تمایل پیدا کرده به وجوب بلکه در بعضی جاها به وجوب فتوا داده مرحوم محقق اردبیلی هست. محقق اردبیلی در عبارت‌های متعددی، البته صراحتا فتوا نمی‌دهد ولی می‌گوید نیازمند یک جسارتی هست کأنّ ما خیلی هم این جسارت را نداریم که عبارت‌هایش را در جلسۀ قبل خواندیم.

یک عبارت دیگری دارد در مجمع الفائده، جلد ۱۲، صفحۀ ۳۵۲. اوّل این عبارت صفحۀ ۳۴۷ هست. صفحۀ ۳۴۷ می‌گوید:

«و يفهم من الأخبار- في الكافي في كتاب الكفر و الإيمان- تحريم أمور لم يعدّوها، فالظاهر أنها مخلّة بالعدالة،»

تعبیر ظاهر می‌کند کأنّ فتوای به تحریم داده در مجمع الفائده که می‌گوید منها خلف الوعد، صفحۀ ۳۵۲ خلف الوعد را جزء این امور قرار داده.

بعد از مرحوم محقق اردبیلی، مرحوم مجلسی اوّل یک مقداری احتیاط کرده در یک عبارت لوامع صاحبقرانی، جلد ۶، صفحۀ ۴۷۹

«اگر وعده کرده باشد که با کسی افطار کند احوط آن است که آب نخورد مگر از خانۀ آن شخص که با او وعده کرده است، که اگر افطار کرده به خانۀ او رود دغدغۀ خلف وعده می‌شود و خلاف است که خلف وعده مکروه هست یا حرام و ظاهر آیه و احادیث بسیار حرمت است.»

بعد روایات را ذکر می‌کند و خیلی روشن نیست که بالأخره فتوای به وجوب می‌دهد یا نمی‌دهد.

مرحوم مجلسی در مرآة العقول، جلد ۱۰، صفحۀ ۶۴ عبارتی دارد می‌گوید:

«قد أحصى والدي قدس سره في بعض مؤلفاته ما يستنبط من الأخبار المختلفة أنها من الكبائر فمنها الشرك،»

بعد ذکر می‌کند خلف وعد را جزء ما احصاه والده من الکبائر ذکر کرده.

در مرآة العقول، جلد ۱۰، صفحۀ ۷۶ هم البته فتوا نمی‌دهد در ضمن یک روایتی می‌گوید یشعر بکون خلف الوعد معصیة بل کبیرة

«يشعر بكون خلف الوعد معصية بل كبيرة، و المشهور استحباب الوفاء به»

تقریبا بسیاری از اخباری‌ها تمایل به فتوای به وجوب را دارند. البته مرحوم شیخ حر عاملی که او هم از اخباری‌ها هست ایشان صریحا فتوا به استحباب داده، عنوان بابی که در رسائل مطرح کرده استحباب است، ولی نوعا اخباری‌ها. استحباب الصدق فی الوعد. وسائل الشیعة، جلد ۱۲، صفحۀ ۱۶۵.

ولی نوعا خیلی از اخباری‌ها فتوای به لزوم می‌دهند.

در حدائق، جلد ۱۰، صفحۀ ۱۷ می‌گوید:

«بناء على وجوب الوفاء كما هو الظاهر، و هو اختيار شيخنا أبى الحسن الشيخ سليمان بن عبد اللّٰه البحراني، و قد نقل انه كتب رسالة شريفة في وجوب الوفاء بالوعد»

خود ایشان هم همین را تقویت کرده، در جلد ۲۰، صفحۀ ۹۹:

«الا ان يقال: بوجوب الوفاء بالوعد كما دل عليه ظاهر القرآن، و يدل عليه أيضا بعض الاخبار، و اليه جنح بعض مشايخنا المتأخرين و هو قوي.»

و در جاهای متعدد دیگر حدائق اشاره به وجوب وفای به وعد می‌کند.

جلد ۲۰، صفحۀ ۳۳۳؛ ۲۱/ ۱۶۸ و ۲۳۵؛ ۲۲/ ۳۶۰.

الدرر النجفیه، جلد ۴، صفحۀ ۲۰.

حالا ببینیم چه باید در مسئله گفت؟

یک سری استدلالاتی شده یا می‌شود کرد به ادله‌ای که لزوم وفا به عقد را دارد که عرض کردیم عقد یک پیمان طرفینی است، یک پیمانی است که با دیگری بسته می‌شود و وعد داخل در آن نیست. حالا بعد بیشتر هم توضیح خواهم داد.

همچنین مرحوم مجلسی عهد را بهش اشاره می‌کند که وعد به مؤمن و غافر از مصادیق عهد هست که باید به مومن و کافر کأنّ عمل بشود، ولی به نظر می‌رسد که وعد داخل در عهد هم نیست، حالا صرفنظر از بحث‌های کبروی که لزوم وفای به عقد یا لزوم وفای به عهد آیا ادله‌ای که بر آنها ذکر کردند تام هست یا تام نیست آن را که عرض کردم من در بحث نشست علمی که به بعضی از این ادله تمسک کرده بودند مناقشه درش کردم، حالا غیر از آن بحث‌ها هم اینکه اصلا وعد داخل در عهد هست یا نیست خودش محل بحث است.

مرحوم علامۀ مجلسی در یک عبارتی فرق، یک تعبیری دارند در بحار، جلد ۹۰، صفحۀ ۲۵۸، می‌گویند:

«و النذر و العهد مع الله و الوعد مع المخلوقين» اینجوری بین اینها فرق گذاشتند «و فيه إشعار بوجوب الوفاء بالوعد»

این مطلب را ایشان آنجا مطرح کردند. حالا جزء آن عبارت‌هایی که بحث به مشهور نسبت داده شده یک سؤالی هست در ۲۵ رسالۀ فارسی علامۀ مجلسی از ایشان سؤال کردند، می‌گوید هر گاه وفای به وعده‌هایی که می‌کنند واجب نباشد بنابر مشهور پس چرا خلف وعده قادح در عدالت باشد چنانچه حدیث فی الجمله اشعاری به آن دارد.

مرحوم مجلسی می‌گوید ممکن است به جهت این نباشد که حرام است، ممکن است یک شیءای خلف وعده کأنّه حالا من به تعبیر اصطلاح متأخرین بگویم مخالف مروت باشد، مروت هم شرط در عدالت مستقل از فسق باشد. یعنی ارتکاب معصیت منافات با عدالت داشته باشد، اختلاف به خلاف مروت هم مستقلا منافات در عدالت داشته باشد. من سؤال سائل بیشتر مد نظرم بود.

یک تفاوتی بین نذر و عهد را اینجوری گذاشتند.

مرحوم علامۀ مجلسی در ذیل یک روایتی یک توضیحی دادند در مورد وعد و بعد ارجاع دادند به بحث مفصلی که بعدا دارند. مرحوم مجلسی، جلد ۱۱، صفحۀ ۲۴ تا ۴۵، تقریبا بیش از ۲۰ صفحه در مورد وعد، می‌گوید حقیقت وعد چی است؟ لازم الوفا هست، لازم الوفا نیست، مستثنیات حرمت خلف وعد بنابر قول به حرمت و اینها را بحث کردند، خیلی بحث مفصل و جالب توجهی است.

ولی حالا من آن عبارت مفصل ایشان را در حد یک اشاره بهش می‌گذرم، ایشان آنجا در واقع به این مطلب تمایل دارند که وعده از سنخ انشاء هست نه از سنخ اخبار. و در این عبارتی که الآن هم دارم می‌خوانم چکیدۀ همان فرمایش، نتیجه‌ای که در آن بحث گرفتند را بهش اشاره کردند. یک روایتی هست، البته روایت ضعیف السند است، می‌گوید:

«كُلُّ كَذِبٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ يَوْماً»

هر کذبی یک روزی از صاحبش در این مورد سؤال می‌شود. یوما ظاهرا مراد روز قیامت است.

«إِلَّا كَذِباً فِي ثَلَاثَةٍ»

کذب محرم سه تا استثناء دارد، یکی از استثناءهایش بنابر این روایت که البته از جهت سندی ضعیف است و در کافی، جلد ۲، صفحۀ ۳۴۲ وارد شده این هست

«... أَوْ رَجُلٌ وَعَدَ أَهْلَهُ شَيْئاً.»

کسی که به اهل، اهل زن و بچه و کسانی که باهاش مرتبط هستند هست.

«وَ هُوَ لَا يُرِيدُ أَنْ يُتِمَّ لَهُمْ.»

بعد مرحوم مجلسی در ذیل این در مرآة العقول، جلد ۱۰، صفحۀ ۳۴۰ دارد:

«فيه أن الوعد من قبيل الإنشاء، و الصدق و الكذب إنما يكونان في الخبر»

بعد می‌گوید چرا این را کذب قرار داده؟ می‌گوید به خاطر لوازم وعد.

«و لعله باعتبار أنه يلزمه إذا لم يف به أن يعتذر بما يتضمن الكذب»

به وعده که عمل نکند بعدا ازش می‌پرسند چرا نکردی؟ بعد می‌گوید یادم رفت، نشد، ممکن نبود امثال اینها.

خدا رحمت کند آقایی بود معلم بود، دبیر بود. گاهی اوقات با رفقا می‌رفتند گعده و فلان و اینها، نمی‌آمد، کلاس زیاد تأخیر داشت. مدیر مدرسه‌اش یک موقعی بهش گفته بود که آقا این دفعه دیگر چرا نیامده بودی؟ گفت آقا لُنباگو گرفته بودم. مدیر گفت لنباگو دیگه چه مرضیه؟ یکی از معلم‌ها گفته بود همان پا درد سه هفته قبل است این دفعه مجبور شده لنباگو اسم خارجی‌اش را به کار ببرد که بتواند یک عذر جدیدی داشته باشد.

«أو باعتبار ما يستلزمه من الإخبار ضمنا بإرادة الوفاء»

و نوعا یک نوع اخبار ضمنی در وعد هست که ارادۀ وفاء دارد.

بعد می‌گوید: «هذا بحسب ما هو أظهر عندي في الوعد لكن ظاهر أكثر العلماء أنه من قبيل الخبر»

بین وعد و عهد و عقد بنابر اینکه وعد از سنخ اخبار باشد فرقش روشن است دیگر. عقد و عهد یک انشاء هست یک امر اعتباری هست که طرف با دیگری، منهای آن بحثی که مرحوم علامۀ مجلسی فارقش را قرار دادند که با مردم است و با خدا که احتمالا آن بر مبنای خودشان هست که هر دو را انشائی می‌دانند. ولی منهای آن بحث اگر ما طبق مشهوری که مرحوم علامۀ مجلسی به اکثر العماء نسبت می‌دهد که خبری هست، اگر خبری بدانیم فرق بین عهد و عقد که از امور انشائی هستند با وعد روشن است.

اما اگر انشائی هم بدانیم به نظر می‌رسد که عقد و عهد قوامش به بناگذاری قلبی است و این الفاظی که جاری می‌شود از این جهت که یک بناگذاری قلبی در کنارش هست مثمر ثمر هستند. و الا اگر کسی این الفاظ را به کار ببرد هذلا، یعنی می‌گویند یکی از شرایط وقوع عقد جِدّ است، هزل نباید باشد، علتی که در موارد هزل این لازم الوفاء نیست نه اینکه انشاء نمی‌شود، انشاء هست ولی آن جدیت معنایش این است که بناگذاری قلبی در اینجا وجود ندارد. در بحث عهد و عقد یا در حقیقتش بعید نیست در حقیقتش هم این باشد یا لا اقل در لزوم عمل به عقد و عهد بناگذاری قلبی شرط است.

ولی در وعد، وعد یک امر انشائی هست که مقومش آن بناگذاری قلبی نیست. ببینید اگر انشاء بدانیم، اخبار بدانیم که روشن است. اگر انشاء هم بدانیم مرحوم آخوند در کفایه اشاره می‌کند که طلب انشائی درش ارادۀ حقیقیه نیست، تعجب انشائیه درش صفت حقیقی تعجب لازم نیست باشد، به خاطر همین الفاظ تعجب، الفاظ تمنی، الفاظ ترجی که در کلام خداوند سبحان واقع شده به همان معنای حقیقی خودش که انشاء هست به کار می‌رود. انشاء تمنی، انشاء ترجی، انشاء تعجب اینها امور ایجادی هستند، با توضیحاتی که در بحث انشاء و ایجادی بودنش ذکر شده. و قوامشان به آن صفت نفسانی نیست که دارد. آقای خویی البته اینها را ابراز صفت نفسانی می‌دانند، که حالا ما در جای خودش ناتمام بودن فرمایش ایشان را عرض کردیم، ولی بنابر متعارفی که در بحث انشائات هست، انشاء ایجاد یک امر هست و متوقف بر این نیست که یک صفت نفسانی وجود داشته باشد تا ایجاد تحقق پیدا کند. بنابراین شخصی که شوخی هم دارد می‌کند جمله‌ای را انشاءً به کار می‌برد در حالی که هیچ وصف نفسانی درش نیست از باب شوخی مثلا انشاء بیع می‌کند، انشاء حقیقتا تحقق پیدا می‌کند ولی لزوم وفا ندارد.

وعد هم از این سنخ است، وعد اگر هم امر اعتباری باشد بناگذاری قلبی درش لازم نیست وجود داشته باشد تا لزوم عمل داشته باشد. از باب اینکه عقد و عهد هستند. عرض کردم عقد و عهد اگر در حقیقتش هم بناگذاری قلبی و صفت نفسانی نباشد کذب ظاهرا هم حقیقتش متقوم به آنهاست لا اقل در لزوم عمل به عقد و عهد این بناگذاری قلبی وجود دارد و وعد قوامش به آن بناگذاری قلبی نیست، بنابراین وعده‌هایی که بناگذاری قلبی درش نیست آنها از این ادله نمی‌شود لزوم وفایش را استفاده کرد. بله اگر شخص بگوید در جایی که لزوم بناگذاری قلبی هست آن را ممکن است شما از این ادله وجوبش را استفاده کنید.

البته باز هم همان اشکال مرحوم، این تفرقه‌ای که مرحوم علامۀ مجلسی اینجا قائل هستند ممکن است بیاید، بگوییم وعد مع المخلوقین عهد عقد. عقد که حالا تعهدی است که با دیگری دارد طرفینی است، ولی عهد با خدا هست، نذر و عهد و اینها با خدا هست و بنابراین ممکن است بگوییم ادلۀ عهد و نذر و امثال اینها اینها را نمی‌گیرد.

عمدۀ ادله‌ای که بر لزوم عمل به وعد هست، غیر از آیۀ قرآن که ان قلت و قلت‌هایی هست که آیۀ شریفۀ لم تقولون ما لا تفعلون که آیا ناظر به این هست که. لم تقولون ما لا تفعلون را دو جور تفسیر شده. یکی اینکه چرا آن چیزی را که نمی‌خواهید انجام بدهید می‌گویید انجام می‌دهم، لم تقولون انّی فاعلٌ ما لیس بصدد الفعل، اینجوری بعضی‌ها معنا می‌کنند. بعضی‌ها این معنا می‌کنند که شرط امر به معروف این است که خود شخص فاعل باشد، لم تقولون ما لا تفعلون یعنی چرا خودتان چیزی را که عمل نمی‌کنید به دیگری می‌گویید؟ که اینها دو تا معنای مختلفند، به نظر می‌رسد که لم تقولون ما لا تفعلون اینکه جامع بر اینها قرار بدهیم خیلی دشوار است، اینها دو سنخ مختلفی هستند. لم تقولون ما لا تفعلون اگر اشاره به این باشد که امر به معروف نکنید در جایی که خودتان عمل نمی‌کنید کأنّه. لم تقولون ما لا تفعلون، مسلم است که در آمر به معروف عمل کردن خود آمر شرط نیست، لازم نیست. مرحوم فلسفی در بالای منبر بوده داشته یک سری مستحبات را می‌گفته، یک نفر از پای منبر می‌گوید آیا این مستحبات را که شما می‌گویید خودتان هم بهش عمل می‌کنید؟ ایشان می‌گوید شما چه کاره هستید؟ گفته بود کفش می‌دوزم. گفت کفش‌هایی که شما می‌دوزید همه‌اش را خودتان پایتان می‌کنید؟ خب ما یک چیزهایی در روایات هست بیان می‌کنیم بعضی‌هایش را هم خودمان عمل می‌کنیم بعضی‌هایش را هم مردم عمل می‌کنند لازم نیست انسان هر چیزی را که در اختیار دیگران می‌گذارد خودش هم اینجوری جواب زیرکانه‌ای می‌دهد. ولی حالا از این جهت بگذریم به هر حال در موارد امر به معروف حالا این مستحبات است، در امر به واجبات و نهی از محرمات هیچ شرطش این نیست که خود شخص تارک این محرم باشد و فاعل آن واجب باشد. بنابراین ظاهرا اگر آن معنا باشد جنبۀ ارشادی دارد، می‌گوید شما که امر می‌کنید به چیزی خودتان هم عمل کنید، اشاره به این هست که اعملوا بما تأمرون به. که این امر حکم عقلی است، یعنی ارشاد به این هست که اطیعوا الله فی ما یأمرون به غیرکم، یک چیزی خودش یک وجوب مستقل ندارد، اشاره به وجوبات، تأکید می‌کند آن امرهایی که واجب هستند و به جهت وجوبش شما دیگران را امر می‌کنید خودتان هم مأمور به این اوامر بدانید. این غیر از بحث این هست که وقتی می‌خواهید به دیگران وعده‌ای بدهید به وعده عمل کنید و اینها. خیلی دشوار هست که این دو تا را با همدیگر جمع کنیم. این است که باید دید آیا می‌شود از این روایت، چون معمولا اینکه این روایت ناظر به این هست که امر نکنید به چیزی که خودتان عمل نمی‌کنید این را مشمول آیه می‌دانند در مورد اینکه بحث خلف وعده داخل در آیه هست را مورد بحث قرار می‌دهند که ممکن است بگوییم آیه عمومیت دارد شمول دارد. و علاوه بر اینکه این به فرض هم این چیز داشته باشد این آیه ظاهرش این است، لم تقولون ما لا تفعلون ناظر به این نیست که چیزی که در آینده خارجا تحقق پیدا نمی‌کند چرا الآن دارید می‌گویید. نه لم تقولون ما لا تفعلون یعنی آن چیزی که اراده ندارید انجامش بدهید. لم تقولون ما لا تریدون ان تفعلوا، این یک بحث دیگر است، این قسمی از روایت است. این است که مرحوم محقق اردبیلی در مجمع الفائده ابتداءً این را مطرح می‌کند که ما ممکن است از این آیۀ شریفه وجوب وفا در جایی که طرف ارادۀ وفاء ندارد استفاده بکنیم. حالا ممکن است آنجا اصلا منهای این مطلب بگوییم کذب هم هست، بنابر اینکه اخبار بدانیم روشن هست که کذب است، اما بنابر اینکه اخبار نداریم در واقع یک نوع توریه طوری تلقی می‌شود که بنابر حرمت توریه که آن هم ممکن است کسی آن را حرام بداند.

**شاگرد:** ابراز چیزی که التزام بهش ندارد جامع بین دو تایش نمی‌شود.

**استاد:** نه، بحث این هست که یکی‌شان حکمش شرعی است یکی‌اش ارشادی است.

**شاگرد:** ارشادی هم باشد ابراز می‌کند

**استاد:** نه، جامع دارد ولی اینکه با یک جملۀ واحد، این جملۀ ما هم ارشادی باشد هم مولوی باشد ظهور ندارد و الا جامع که دارد. یعنی آیا با عبارت واحد می‌توانیم ما هر دو را بیان کنیم؟ ما استعمال لفظ در اکثر از معنا را هم اشکال نمی‌کنیم، ولی بحث این است که آیا ظهور دلیل در این شمول هست؟ به نظر می‌رسد که نوعا ادله یا در مقام ارشاد هست یا در مقام بیان حکم شرعی، حکم مولوی. اینکه بخواهیم بگوییم جامع‌گیری کنیم نسبت به بعضی از افراد ارشادی بگیریم، نسبت به بعضی از افراد مولوی بگیریم اشکال عقلی ندارد، ولی ظهور دلیل در او ثابت نیست، بحث این است می‌خواهیم بگوییم ظهور ندارد نه اینکه اشکال عقلی بخواهیم بکنیم. این است که عمدتا آیه خیلی استدلال بهش جالب نیست.

عمده همین روایت مورد بحث ما هست، «مَنْ كٰانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعَدَ.»

به این آیه تمسک شده، از آن طرف عمده دلیل بر نفی وجوب وفای به وعد بحث سیرۀ عملیه است، اجماع بفرمایید شهرت بفرمایید این مطلب هست.

مرحوم آقای تبریزی یک عبارتی دارد به چیزی تمسک می‌کند که مرحوم آقای خویی زیاد بهش تمسک می‌کنند، معمولا می‌گویند دلیل پنجم، شوخی می‌کنند به آقای خویی، می‌گویند آقای خویی علاوه بر ادلۀ اربعه به دلیل پنجمی هم قائل هست.

آقای تبریزی در ارشاد الطالب دارند:

«أما الروايات فظهورها في لزوم الوفاء بالوعد كالسند في بعضها تام الا أنه لا بد من رفع اليد عنها، فان مثل الوعد مما يبتلى به عامة الناس، و لو كان وجوب الوفاء به ثابتا لكان من الواضحات، و المتسالم عليه،»

می‌گوید بحث وجوب وفا خیلی شایع هست اگر قرار باشد که این واجب باشد باید واضح باشد، متسالم علیه باشد.

«مع ان المعروف عند العلماء عدم وجوب الوفاء به»

عرض کردم مرحوم ابو الصلاح حلبی هم که وجوب را قائل هست از باب کذب می‌داند و ظاهرا هم مرادشان این هست جایی که طرف نمی‌خواهد عمل کند، بعید می‌دانم که. بگذارید یک بار دیگر به عبارتشان مراجعه بکنم. نه این ندارد که نمی‌خواهد.

«من وعد غيره بما يحسن الوفاء به فعليه الوفاء به، لان خلفه كذب يجب اجتنابه،»

ایشان از باب مصداق کذب می‌خواهد تلقی کند. اگر ما گفتیم این کذب نیست که همینجور هم هست، کذب نیست که در جلسۀ قبل هم اشاره کردیم که ادلۀ کذب این مورد را نمی‌گیرد مگر آن کسی که موقع عمل نمی‌خواهد عمل کند که آن از باب اینکه ما خلف وعد را از باب اخبار بدانیم که بعید نیست از باب اخبار باشد نه از باب انشاء کما علیه العلامة المجلسی آن صورت را که کسی که نمی‌خواهد عمل کند آن یک بحث دیگری هست که نفس خلف وعد اینکه بعنوانه آن را بخواهیم محرم بدانیم ایشان هم ظاهرا به این عنوان نمی‌خواهد محرم بداند. به نظر می‌رسد این مطلب کاملا درست است. یعنی نتیجۀ این بحث این می‌شود که فلیف اذا وعد حمل به، ممکن است نه اینکه بگوییم حمل به استحباب می‌شود، حمل به وجوب اخلاقی می‌شود، ظاهر ادله این هست که واجبات و اوامر وجوب فقهی باشند، ولی اینها ظاهرا به وجوب اخلاقی حمل می‌شود. یعنی وجوب اخلاقی را هم ممکن است ما وجوب شرطی تفسیر کنیم. یعنی شرط کمال وفای به وعد است، شرط رسیدن به مقام انسانیت همین وجوب وفای به وعد هست و ممکن است، کمال ایمان در واقع متوقف است بر من کان یومن بالله و الیوم الآخر یعنی کسی که کامل الایمان باشد شرط کمال ایمان وفای به وعد هست.

یک مؤیدی هم عدم وجوب وفای به وعد دارد که من می‌خواستم امروز طرح کنم ولی نمی‌رسیم، اجازه بدهید آن را بعد از این دو روز تعطیلی که به مناسبت شهادت حضرت صدیقۀ طاهره خدمت دوستان نیستیم و ان شاء الله ما را از دعای خیرتان محروم نمی‌کنید عرض خواهم کرد. آن بحث روایاتی که اصلا آورده بودم این روایاتش را هم بخوانم. در بعضی روایات هست که من حالا روایاتش را بخوانم هم بحث‌های دلالی دارد هم بحث‌های سندی دارد اینها را بعدا. دو تا روایت در کافی هست در باب بر الوالد، روایت ۳، جلد ۶، صفحۀ ۴۹، حدیث ۳، حالا متن‌هایش را می‌خوانم بحث‌های سندی و دلالی‌اش شنبه ان شاء الله باشد.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَحِبُّوا الصِّبْيَانَ وَ ارْحَمُوهُمْ وَ إِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئاً فَفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ إِلَّا أَنَّكُمْ تَرْزُقُونَهُمْ.»

این یک روایت.

یک روایت دیگر این هست:

«كُلَيْبٍ الصَّيْدَاوِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِذَا وَعَدْتُمُ الصِّبْيَانَ فَفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّكُمُ الَّذِينَ تَرْزُقُونَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ يَغْضَبُ لِشَيْ‌ءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ.»

حالا دیگر خدا نسبت به سیدة نساء العالمین چگونه غضبناک می‌شود خود خدا هست که بالأخره ان الله یرضی لرضاها و یغضب لغضبها ماتت فاطمة و هی ساخطة علیهما.

خدا تمام کسانی را که به حضرت زهرا ظلم کردند و ستم کردند و ناراحتی حضرت زهرا را باعث شدند در عذاب خودش مخلّد بگرداند به حرمت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم